

قضاء و چگونگی آفرینش عدالت

قسمت شانزدهم

پایه اساسی «عدالت قضائی در مسند قضاء» بیطرفی قضات و عدم گرایش آنها به احزاب، گروه ها و انواع تبعیض و تعصب است، تحقق این امر منوط بر صداقت کامل، رعایت حاکمیت قواعد شرعی و قانونی و فهم و تسلط کامل قضات بر مجموع عناصر حیاتی یادشده در چوکات قضاء تبارز می کند:

اهمیت وقوف و ورود قضات به قوانین نافذ و بویژه قواعد شرعی:
بر باور من موفقیت قضات در محاکم ای که منازعات حقوقی مربوط آن شمرده میشود وابسته به فهم درست قوانین و طور خاص به گد مدنی (قانون مدنی) است زیرا تجارب دوره کارم به من آموخت که: بدون آگاهی از محتویات گودمدنی و «قانون اصول محاکمات مدنی»، قواعد شرعی و غیره قواعد مربوط به این قوانین و مجموع اجرائاتیکه قبل از صدور احکام قانون مدنی لازمه آن پنداشته میشود پیشبرد امور محاکم و تطبیق سالم قانون و تأمین عدالت حقوقی خیلی ها مشکل بلکه بعید به نظر می رسد.
شیوه حل و فصل دعاوی و منازعات حقوقی با حل و فصل قضایای جزایی اصلاً قابل مقایسه نیست چون قضایای جزایی از صفحه کشف و تحقیق تا مرحله تدقیق و اقامه دعاوی که همه وسیله ارگانهای پولیس و ثارنوالی ترتیب و تنظیم میگردد به اجرائات محکمه ارتباطی ندارد و صفحه محاکمه بعد از تکمیل این پروسه شروع و محاکم اقدام به حل و فصل قضیه و اصدار حکم می نمایند که درینصورت انفصال قضایای جزایی برای محاکم مشکل هموزن با فیصله های منازعات حقوقی بوجود نمی آورد. زیرا از یکطرف در قضایای جنائی پرونده های کیفری در صفحات تحقیق و تدقیق آماده تصمیم گیری و صدور احکام محاکم میگردد و از طرف دیگر مرجع و مصدر صدور احکام (قانون جزای کشور) که جزاهای تعزیری را تنظیم نموده جزای متناسب به جرم را مقدر و معین ساخته است که محکمه با اجرائات معمول قضائی به استناد آن برای مجرم تعیین جزا و حکم خویش را صادر می کند. بنابراین این اجرائات در مقایسه به انفصال دعاوی حقوقی جنجال بر انگیز نیست ولی زمانیکه قضایای جزائی حاوی جرایم حدود، قصاص و دیت در محکمه مطرح و لزوم فیصله خاص شرعی را نماید درینصورت قضیه مورد نظر بایست مستند به هدایت ماده اول قانون جزا مطابق احکام فقه شریعت اسلام حل و فصل و یا زمانیکه دعاوی حق العبدی از قضایای جزایی منشعب و قضیه ایجاب فیصله حق العبدی را نماید درین صورت مشکلترین فیصله و اجرائات در مقابل محاکم قرار می گیرد بطور مثال آوانیکه یک قضیه قتل در جریان تحقیق و محاکمه ایجاب حل و فصل جرایم حدود، قصاص و دیت را نماید و شرایط حکم ماده سه صد و نود و چهارم ماده چهار صد و بیست و شش ماده چهار صد و سی و شش ماده چهار صد و پنجاه و چهار و ماده چهار صد و چهل و هفتم بر آن محقق بوده و حصه حق العبدی قضیه و یا

جرائم متذکره به نوعی از انواع و یا نحوی از انحاء مندرج قانون ایجاب اجرائات و فیصله شرعی را نماید درین صورت فیصله ویژه با رعایت هدایات احکام فقه شریعت اسلام لازم الاجرا دانسته میشود. ولی زمانیکه شرایط مواد فوق الذکر برای فیصله و تطبیق جزاهای حدود قصاص و دیت محقق نباشد آنگاه محکمه به اجرائات قانونی متصل شده مرتکب را حسب احوال مطابق احکام قانون جزا تعزیراً مجازات می کنند. منظور از ذکر نکات بالا موجودیت مشکلات و پیچیدگی های فراوان در اجرائات و نحوه رسیدگی حل و فصل منازعات حقوقی در محاکم افغانستان است که گد مدنی و قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان درین راستا بعد از نفاذ خویش کمک قابل ملاحظه و چشمگیری نمودند.

به همه حال با ذکر این مختصر یکبار دیگر با تکرار اهمیت قانون مدنی را قابل یادآوری می دانم که اگرما در مجموع فیصله های حقوقی محضه را در مطابقت با احکام قانون مدنی و اجرائات مختص به قانون اصول محاکمات مدنی و یا شرایط خاص جامعه خویش بویژه مشکلات گوناگون و کشیدگی ها و منازعات فامیلی در نظر بگیریم یقیناً بر اهمیت قانون مدنی آگه میشویم بگونه مثال اگرما مشکلات و منازعات ذات البینی فامیلیهای میهن خویش را با شرایط حاکم جامعه خویش بارتباط ازدواج، اثرات و انحلال آن، غیابت و مفقود بودن بعضی از شوهران (با لخاصه حوادث اخیر در افغانستان) که زنهای شان از محکمه خواهان تعیین سر نوشت میشوند و یا مطالبات تفریق از طرف زنهاییکه دوام معاشرت خود ها را با شوهرانشان غیر ممکن دانسته خواهان تفریق و جدائی (طلاق) از محاکم میگردند، اطفالیکه پدر و مادر ندارند خود و اموال ایشان قانوناً قابل حفاظت و محاسبه دقیق و وسیله اوصیا تحت نظر محاکم است، دعاوی میراث بطور عام و بطور خاص بالای اموال غیر منقول و عقار که اکثراً بطور مشاع و مخلوط قرار داشته و ورثه به تقسیم رضائی موافقه نمی کنند، تنظیم امور عقد و عقود و معاملات حقوقی و دعاوی ناشی از ان، بیع و شرا، ایجاد و تأسیس شرکت ها و منازعات ناشی از آنها و مشکلات بی نهایت دیگر با چگونگی راه حل و برون رفت ازین معضلات در نظر بگیریم تنها و تنها راهگشای این معضلات و یا هر نوع دعاوی حقوقی ایجاد شده در سطح کشور در جنب قواعد شرعی همین گد مدنی مورد بحث ماست. و یا بهتر بگوییم تنظیم نظام حقوقی افغانستان تحت حاکمیت همین قانون اجرا و عدالت حقوقی نیز وسیله همین قانون در کشور تأمین میگردد.

همانطوریکه در سطور بالا متذکر شدم: با کمال یأس و نا امیددی قوانین یاد شده بعد از تنفیذ در سالهای ۱۳۵۵ خورشیدی مطابق سال ۱۹۷۷ میلادی در حالیکه حاوی یک سلسله نو آوری های خوب و افق روشن در راه اجرائات سالم قضائی و منبع و مصدر اصدار احکام منظم برای قضاء و قضاوت در زمان خویش بودند هیچگاهی بطور شاید و باید توفیق تطبیق نیافتند و از مزایای آن طوریکه آرزومی رفت استفاده نشد و اینکه قوانین یاد شده یا قوانین دیگر با وجود تدوین و تسجیل و موجودیت فزیکدی توفیق تطبیق و اجرا نمی یابند و عدالت به وجه احسن مطابق احکام آن تأمین نمی شود چرا های زیادی به ذهن انسان خطور می کند که بایست علل و عوامل چنین رمزهای پوشیده آشکار و کجروی های سیاه و مکتوم معلوم و هویدا شود.

بر باور من علل و عوامل زیاد و شرایط گوناگون در جامعه ما وجود دارد که هر کدام سهم بارزی برای ایجاد چنین موانع ایفا می نمایند.

زمانیکه تأمین عدالت را بطور نسبی مطرح سازیم سوال برانگیز خواهد بود اگر پرسیده شود که: ادارات و محاکم افغانستان با مکلفیتی که در تطبیق قوانین و نظام حقوقی موجود خویش دارند چرا عدالت بطور گسترده تأمین نمیشود؟ لازم است این چرا؟ را از فضای نا بسامان میهن و فضای حاکم بر جامعه و موانع و علل ذکر شده بالا پرسید که برای تطبیق قانون و سایر قواعد ذکر شده فضاویستر مساعد وجود داشت و یا دارد و اگر نداشت و ندارد، پس محکمه و قضات چه اجرائاتی را به نفع قوانین و تأمین عدالت می توانستند و یامی توانند انجام دهند؟.

اِصرار و تکرار من در ارتباط به ذکر و یادی از قوانین مهم وطن و قواعد شرعی ناشی از ضرورت در پژوهش دایر بر ورود و وقوف قضات و سایر خوانندگان این جستار است. من درین بخش و بخشهای گذشته از اثر سابقه خود بنام (قضاوت در تلاطم روزگار) مدد جسته ام. یاد داشت: چون قانون جزای افغانستان تجدید شده است منظور درین نوشته قانون سابقه و نافذ همان زمان بوده است.

باحرمت سخی صمیم.

ادامه دارد: